

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحثی را که مرحوم نائینی و دیگران در اینجا مطرح کردند راجع به صیغه‌ی افعل که دلالت بر وجوب می‌کند ایشان دو تحلیل اقامه کردند یکی اینکه لغوی باشد یکی اینکه عقلی یا به اصطلاح دیگری عقلانی باشد عرض کردیم اگر مراد مرحوم نائینی این هست که آقایانی که گفتند وجوب هیات افعل برای وجوب است در اصل لغت هم به این معناست این مشکل ندارد این که ایشان فرموده مشکل ندارد به هر حال مساله‌ی الزام و واداشتن افراد به اصطلاح قدمای اصحاب حکمت وضع اقتضاء می‌کند لفظی به ازای او قرار داده بشود حالا یا به صورت ماده یا هیات بالاخره این خودش یک مطلبی است واداشتن افراد یک امری است که لغت به او نیاز دارد و احتیاج دارد . اما اگر مراد این باشد که در بعضی از عبارات آمده که وجوب را فقط همان واداشتن گرفتند همان الزام همان معنای لغوی معنای قانونی وجوب را همان گرفتند اگر مرادشان این باشد بله اشکال وارد است قطعا معنای قانونی چون اعتبار قانونی است و سنخ اعتبارات و آثاری که برایش بار می‌شود و تاثیراتی که دارد و نتایجی که دارد قطعا فرق می‌کند با اعتبارات با یک مفهوم لغوی مثل الزام نمی‌شود این مفاهیم را اثبات کرد . پس این مطلب که اجمالا به لغت برمی‌گردیم حرف بدی نیست اما اینکه این هم تفسیر بکنیم این بالفعل هم آمده حالا دیگر اسم نیاوریم نگاه بکنید لابلای کتب عده‌ای از وجوب فقط همان بحث را فهمیدند هیچ چیز دیگری نفهمیدند این ظاهرا متاثر به همین معنای لغوی بوده و این تاثر درست نیست عرض کردیم این را نمی‌شود قبول کرد .

و اما معنای اینکه عبد و مولی و حالا به حکم عقل به قول ایشان یا به حکم عقلاء اگر مراد این باشد که وجوب قانونی در شریعت یک تاثیری پیدا کرده به نظام عبد و مولی و وجوب اطاعت مولی بر عبد این مطلب هم اجمالش درست است یعنی همین طور است فقط فرقی اینجا با لغت این است که در لغت فقط الزام هست اما در نظام عبد و مولی الزامی که همراه با کیفر است یعنی وقتی می‌گویند آب بیاور اگر نیامد کیفرش می‌کند شلاقش می‌زند کتکش می‌زند یکی از انحاء کیفر را در حق او انجام می‌دهد یعنی فرق بین معنای لغوی با این معنا این است که وجوب همان الزامی است که همراه با یک موضوع است برای یک کیفر است .

یک اصطلاحی دارند که احکام مولوی موضوعات هستند برای احکام جزائی و کیفری اصولا این طور است یعنی اصولا حکم قوامش به کیفرش است اگر آن نباشد این بی معناست یعنی وقتی یک ماده‌ی قانونی را می‌خواهند قرار بدهند پشت سرش چند تا ماده راجع به تخلف از آن یا کوتاهی راجع به آن باید بنویسند کیفر را باید معین کنند .

بله فرق بین نظام قانونی و نظام عبد و مولی این است که در نظام عبد و مولی کیفر معین نیست ابهاما اجمالا کیفر هست و حدود قانون مند است که مولی صلاحیت دارد آن هم محدود نیست اما در نظام قانونی این همه محدود می‌شود در نظام عبد و مولی غالبا مثلا شلاق زدن و مثلا یا مثلا به او غذا ندهند اما در نظام قانونی انحاء کیفرهای مختلف حالا از جزای نقدی هست حالا فرض کنید دکتر است مطبش را می‌بندند فرض کنید ممنوع السفرش می‌کنند ، تا پنج سال حق استخدام به او نمی‌دهند و الی آخره .

در بعضی از روایات ما البته تا آنجایی که من خبر دارم نگاه کنید به نظرم یک روایت واحده است شاید برای عبد الله بن بکیر باشد یقضیه عقوبتاً تعبیر عقوبت شده است یعنی کیفر او این است که نمازش را قضاء بکند خود قضاء را یک نوع عقوبت گرفتند حالا نگاه کنید با این تشکیلات شما روایت را به نظرم روایت عبد الله بن بکیر باشد . این تعبیر را جای دیگری ندیدم در همین روایت دیدم که خود قضاء را هم یک نوع کیفر قرار داده است .

پس اجمالا اگر مراد این است که ما به نظام عبد و مولی متاثریم بله به نظام عبد و مولی فرقی هم با لغت اشتمالش بر کیفر است در لغت دیگر کیفر نیست در اینجا هست در نظام قانونی هم هست اما ...

یکی از حضار : عقوبتا لنسیانه ، تهذیب دارد که عن حسین بن سعید عن عثمان بن عیسی عن سماعة قال سالت ابا عبد الله

آیت الله مددی : ها سماعة است می‌گویم خیال کردم عبد الله بن بکیر است بله .

یکی از حضار : سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یری بثوبه الدم فینسی ان یغسله حتی یصلی قال یعید صلاته کیهتم بالشئ اذا کان فی ثوبه عقوبتا لنسیانه

آیت الله مددی : بله عقوبتا ، یعید صلاته یک جا هم یقضیه دارد عقوبتا به نظرم یک جایی من در ذهنم روایتی هست یقضیه عقوبتا شما یعیده خواندید من چون در الفاظ روایت خیلی دقت می‌کنم ، در ذهنم الان هست یقضیه عقوبتا . علی ای حال این هم درست است اصل مطلب اما اینکه وجوب را در شریعت مقدسه تفسیر بکنیم یا در قانون کلا حالا غیر از شریعت مقدسه این خلاصه‌ی نظراتی که مرحوم نائینی فرمودند .

عرض کنیم خدمتان که به نظر ما در مقام تحلیل در این جور جاها عرض کردیم به طور کلی ما در مباحث ظهورات که متاسفانه در اصول ما فصل خاصی برای ظهورات قرار ندادیم همه اش مطالبش متفرقه است و ظهورات بحث ظهورات جهات مختلف دارد. در مبحث ظهورات مثل صیغه‌ی افعَل به طور طبیعی ما دو بحث را انجام می‌دهیم یکی مبحث استظهار که چه استظهار می‌شود مثلاً وجوب استحباب طلب، یکی هم تحلیلی که می‌شود یعنی نکته‌ی فنی او را تحلیل می‌کنند، در تحلیلی که می‌شود اصولاً چون اینجا یک ریشه‌های لغوی هم دارد در حدود، به اصطلاح تحلیل در پنج نکته قرار می‌گیرد یعنی آن تحلیلی که می‌خواهیم انجام بدهیم پنج نکته است اما این به این معنا نیست که در تمام موارد هر پنج نکته باشد.

نکته‌ی اول ما اصطلاح گذاشتیم عرف عام، مراد بنده از عرف عام یعنی آن معنایی را که ما ادراک می‌کنیم، عامه‌ی بشر ادراک می‌کنند. فرض کنید جای هست این را همه می‌بینند، این آب هست این را همه می‌بینند، تمام افراد بشر روی کروی زمین آب را می‌بینند این امری که ادراک عمومی بشر می‌شود این را به اصطلاح می‌گذاریم اسمش را عرف عام.

دومین نکته که کم کم حلقه‌هایش هم روشن می‌شود می‌گذاریم لغت، لغت عبارت از این است که هر گروهی هر جماعتی هر مجموعه‌ای حالا به حسب نقاط مختلف زمین تاریخ زمین تمدن‌های زمین از آن مفهومی که دیده می‌شود یک تعبیری می‌آورند و طبعاً تمایز لغات هم به همین جهت است. یعنی یک نکته‌ای هست مربوط به تصور و ادراکی که می‌شود یکی راجع به مقام تعبیر است و ممکن است در مقام تعبیر ادراک، ادراک یکی باشد اما تعبیر فرق بکند مثلاً نشستن، نشستن یک مفهوم عرفی است دیگر حالا بنده هم روی صندلی نشستم این نشستن یک مفهوم عرفی است در زبان فارسی می‌گویند نشست مثلاً. اما در زبان عربی اگر ایستاده باشد بنشیند می‌گویند قعد، خوابیده باشد بنشیند می‌گویند جلس ببینید این خصایص لغت است این فرق لغت است ادراکش یکی است فرقی نکرده نشستن یکی است لکن شاید در لغات دیگر باز نکات دیگری را نشستن در نظر بگیرند چون من بلد نیستم لغات دیگر.

ببینید ادراک عمومی یک چیز است ادراک لغوی چیز دیگری است لغت می‌آید از یک زاویه‌ای که این جامعه‌ی معین نژاد معین افراد معین روستای معین شهر معین منطقه‌ی معین کشور معین می‌آید از او تعبیر می‌کند و این طبیعتاً به مقدار تعبیرش به مقدار آن مقداری است که با او احتیاج دارد.

عرض کردم سابقاً یکی از راه‌های الان شناخت لغت در آن مثلاً قسمت‌هایی که در جنگل‌ها هستند و افرادی هستند که دور از آبادی هستند خوب وقتی آنها را نگاه می‌کنند فرض کنید ممکن است همه اش کل لغتشان هزار تا لغت باشد چند تا درخت است و آب است و

زمین است و مثلاً فرض کنید نان است و اینها محدوده‌ی معینی را دارد به همان مقداری که دیدند اما حقایقی که هست خوب خیلی بیش از آن است اما آن محدوده را چیز می‌کنند .

عرض کردم برای شناخت لغت یکی این قبایل ابتدایی را مورد بررسی قرار می‌دهند ، یکی هم بچه‌ای که کم کم یاد می‌گیرد الفاظ را یاد می‌گیرد این دو تا را معیار قرار می‌دهند برای شناخت لغت و کیفیت تطور لغت در انسان . پس یک مرحله‌ی دوم مرحله‌ی لغت است و خصوصیت لغت ما اصولاً در دنیای خودمان دنیای که الان دنیای اسلام هست مباحث لغوی را داریم اما ربطی به فقه و اصول و اینها ندارد تحلیل لغوی است .

مثلاً این لغت در لغت عرب ، فرض کنید لفظ ضرر و حرج ببینید شما یک کاری می‌کنید نقصی به بدتتان یا به لباستان پاره می‌شود یا پولتان کم می‌شود نقصی وارد می‌شود یک دفعه نه یک ناراحتی روانی پیدا می‌کنید مثلاً یک حالت دلتنگی پیدا می‌کنید ، گفته شده حرج آن حالت روانی است دلتنگی است ما جعل علیکم فی الدین من حرج یا مثلاً طریقی که مخوف است ممکن است تمام طریق را برود نه دزدی باشد نه حیوانی باشد اما آن حالت روانی اش هست اما نقص یک چیز دیگری است خوب این دو تا ادارک عمومی اش هست گفته شده در لغت عرب ضرر را برای نقص گذاشتند آن حالت روانی را برایش حرج گذاشتند بعضی از ادبا در همین حتی به اصول و فقه هم سرایت کرده است ، ضرر و حرج را یکی گرفتند گفتند فرق نمی‌کند ، آن همان حالت روانی را هم جزو یک جور نقصی گرفتند و بعضی‌ها گفتند نه ضرر نقص عادی نیست نقصی است که فاحش و بین باشد شما اگر با تیغ سر انگشت بزنید یک کمی خون بیاید به این ضرر نمی‌گویند ولو نقص شده اما ضرر نمی‌گویند ، اما انگشت را قطع کنید دست را قطع کنید ضرر می‌گویند اگر فاحش نباشد ضرر نیست .

این خیلی در بحث لا ضرر تاثیر گذار است حالا من مباحثی را که عنوان می‌کنم چون جاهای دیگر اصول هم تاثیر گذار است و بیشتر این قسمت را در کتب لغت متعرض شدند البته در کتب لغت بیشتر مواد را متعرض شدند هیأت را یعنی هیأت افعال و نمی‌دانم بعد باب افعال و اینها بیشتر در علم صرف متعرض شدند معانی جمل و معانی که خصوصیات از جمله و هیأت ترکیبی تام نه ترکیبی ناقص از هیأت ترکیبی تام پیدا می‌شود بیشتر در علوم بیان متعرض شدند .

آنچه که ما در اصول الان متعرض شدیم بیشتر معانی هیأت است چه هیأت افرادی مثل مشتق چه هیأت ترکیبی ناقص مثل وصف و موصوف چه هیأت ترکیبی تام مثل جمله‌ی خبریه جمله‌ی اسمیه جمله‌ی فعلیه ما در اصول اینها را بیشتر رویش کار می‌کنیم البته در اصول هم ، هم استظهار هست مثلاً استظهار می‌شود وجوب یا نه و هم تحلیل هست دقت کردید ، هم تحلیل داریم هم استظهار داریم .

اما نسبت به مواد در کتب اصول فعلی ما مخصوصا اصول متأخر شیعه بحثی ندارند راجع به این ، آن را گذاشتند برای کتاب لغت آن یکی هم گفتند صرف و آن یکی هم علم بیان هر کدام را جای خودش گذاشتند اما در کتب اصول ما هست در اصول متوسط شیعه ما اصول متقدم شیعه مثل ذریعه‌ی سید مرتضی و

من یک کتابی دیدم در شاید پنجاه سال پیش در نجف یک کسی استتساخ کرده بود می‌گفت این اصول برای اسکفای است ابن جنید دیگر هم ندیدم خبر هم ندارم نمی‌دانم چاپ شد یا نشد اگر باشد شاید این قدیمی‌ترین کتاب رسمی اصولی ما باشد کتاب ابن جنید البته مرحوم آسید حسن صدر در تاسیس الشیعه به ابان بن تغلب و اینها کتاب اصول نسبت داده که حالا روشن نیست که حالا آن اصطلاح اصول باشد به هر حال اصولی که فعلا موجود است و در کتب اصول هست اگر ابن جنید قدیم باشد چون الان در ذهنم نیست جزو آثار ایشان اما دیدم من کتاب را خودش را دیدم یک کسی استتساخ کرده بود که آماده‌ی چاپ بکند نمی‌دانم چاپ کرد یا نکرد .

عرض کنم از او هم دیگر خبر ندارم نسخه‌ی دیگری هم از او یادم نمی‌آید اما مثل ذریعه‌ی سید مرتضی مثل شیخ طوسی این‌ها به اصطلاح اصول متقدم شیعه است ، علامه به بعد اصول متوسط شیعه است ، علامه به بعد بیشتر به اصول اهل سنت بیشتر متأثر شدند آن وقت در اصول اهل سنت در این زمان در قبل از این زمان علامه قرن هشتم است قبل از علامه و بعد از علامه معانی حروف را آوردند بقیه‌ی مفردات نه مثلا لفظ صعید به چه معناست طیب چه ، نه معانی حروف واو ، فاء ، این عنوان که این در فقه کاربرد دارد واو ، فاء ، این کاربرد دارد در فقه این‌ها را آوردند در اصول متوسط شیعه بعد هم که اخباری‌ها آمدند که اصول را کلا به هم ریختند اصول متأخر شیعه در اصطلاح بنده از زمان مرحوم وحید بهبهانی تا حالا است .

که این اصول متأخر شیعه با آن اصول متوسط حتی با اصول اهل سنت خیلی فرق دارد اصلا از زمان وحید چون اخباری‌ها به شدت به اصول حمله کردند و هدفشان احیاء اخبار بود در اصول متأخر شیعه تاثرش به اخبار خیلی زیاد است آنها برائت را می‌گرفتند عقلی اینها از روی حدیث ما لا یعلمون استحباب را عقلی می‌گرفتند اینها از راه لا تقض الیقین یعنی سعی کردند مباحث اصول را حتی المقدور از حدیث استفاده کنند که از اخبار خارج نشده باشد این اصول متأخر شیعه خصلت خودش را دارد یعنی سنخ بحثی را که ما در استصحاب می‌کنیم آقایان اهل سنت ملتفت نمی‌شوند اصلا در این خط نیست کلا ملتفت نمی‌شوند .

یکی از عزیزان به من می‌گفت که به یکی از این حتی علما ، اسم نمی‌خواهم ببرم حالا علمای مشهور الازهر یکی از این کتب متأخر شیعه در اصول اسم نمی‌برم دادم بعد از مدتی از او پرسیدم کتاب چطور بود گفت هیچ چیزی نفهمیدم ، گفت هیچ چیزی از کتاب نفهمیدم

و برایش عنوان امام هم می نویسند الا امام فلان ، خوب راست هم می گوید این اصول متاخر شیعه را فقط ما می فهمیم دیگر از خط آنها خارج شد دیگر حالا اسم نمی برم چون همه را می شناسید طرفین اطراف قصه را می شناسید .

علی ای حال این اصول متاخر شیعه آن قسمت ها را حذف کرده است مساله ی استظهار باقی مانده حتی از حروف و اینها هم نیست لکن روی هیأت اصول ، مخصوصا بعد از شیخ ، خیلی کار بیشتر شده است یا بعبارة اخری روی معنی حرفی خیلی کار شده روی معانی حرفی حالا هیأت باشد یا غیر از هیأت انصافا در این اصول خیلی تحلیل شده است ، پس بخش دوم تحلیل لغوی است و لغت مراد همان معنای عام را دارد که البته حالا تمامش کنم .

بخش سوم در تحلیل نظام اجتماعی است چون نظام اجتماعی تاثیر گذار است در معانی ممکن است یک لفظ در یک نظام اجتماعی یک جور معنا بشود در یک نظام اجتماعی جور دیگر فرض کنید همین صیغه ی افعَل که محل کار ماست در نظام عبد و مولی چون عبد وجودش ملک مولاست تمام بدنش ملک مولاست لذا در آن جا اگر بگویند این کار را بکن برخورد خاصی می شود اما فرض کنید در نظام ارباب و رعیتی کشاورز برای خودش کار می کند یک مقداری از محصول زمین را می دهد به ارباب اما برای خودش کار می کند وجودش ملک ارباب نیست دیگر ارباب اگر امر می کند آن ارباب مثل امری نیست که مولی به عبدش می کند یا در نظام کار و کارگر و کارفرما ، کارفرما می گوید بیا این کار را انجام بده این برخورد عبد و مولی با او نمی کند ، مثلا به او می گویند این پیچ را ببند مثل عبد و مولی نیست نظام عبد و مولی نیست . پس نظام اجتماعی گاهی تاثیر گذار است نمی خواهم بگویم همیشه ، ما در بررسی های خودمان این نظام اجتماعی را هم نگاه می کنیم .

مطلب چهارم ، نکته ی چهارم عرف است عرفی که وجود دارد فرض کنید همین صیغه ی افعَل در عرف اطباء به آن معنای قانونی نیست مثلا می گویند هنداونه بخور خربزه نخور حالا اگر خربزه خورد دیگر شلاقش نمی زند کیفری پشت سرش نیست آن آثار تکوینی خودش را دارد آن

یکی از حضار: عرف خاص

آیت الله مددی: عرف خاص و این عرف غیر از نظام اجتماعی است .

این عرف خاص است آثار خودش را دارد چون دیدم بعضی از بزرگان اسم نمی برم به نظرم این جور آمد نمی دانم شاید من اشتباه می کنم نوشته که مثلا وجوب اوامر شرعی بیان است برای مصالح و مفاسد است این شبیه همین عرف اطباء گرفته است اگر این آقا مرادش این

باشد نمی دانم مراد ایشان هست یا نه. علی ای در عرف اطباء ما بعث و زجر و این حرف ها را نداریم و عرف قانونی داریم عرف قانونی یک عرف معینی است که دارای نظام معینی است یک ضوابط معین خودش را دارد غیر از نظام عبد و مولی است عرض کردیم حالا بعد بیان می کنم.

بخش پنجم تحلیل که انجام دادیم عرف قانونی دینی که ممکن است یک چیزی در عرف شرع باز عوض بشود پس یک عرف قانونی عام داریم یک عرف قانونی خاص داریم که دینی باشد.

طبیعتا در کلمات علما بیشتر نظر روی این قسمت اخیر است مثلا قسمت اول غالبا مغفول است عرف عام که چه تصویری بشر از اشیاء دارد غالبا مغفول است این را اصطلاحا اگر دیده باشید اصلا می گویند که حکمت وضع اقتضاء می کند برای الزام، این حکمت وضع همان عرف عام است یعنی آن ادراک عمومی که ما داریم می گویند حکمت وضع این اسمش، این را جدا نکردند من جدا کردم برای اینکه برای عمل تحلیل شما راحت باشد کاملا که یک مرحله ی عرف عام داریم یک مرحله ی لغت داریم یک مرحله ی نظامات اجتماعی داریم یک مرحله ی عرف های مختلف داریم که یک مرحله هم مرحله ی عرف به اصطلاح شرعی داریم.

یکی از حضار: آن عرف که شرع است متفاوت هستش؟

آیت الله مددی: طبعا دیگر عرف است

آن عرف شرعی که آمد ممکن است بگوییم در عرف شرعی این طور نبوده اما در عرف متشرعه، عرف متشرعه را غالبا در جایی می گیرند که بیشتر مثلا نص روشنی نباشد و بیشتر جنبه های هیاتی را کمتر می گیرند عرف متشرعه، مثلا در عرف متشرعه سیگار کشیدن را حرام می دانند افطار می دانند برای صائم این بیشتر این جور جاها می گیرد.

به هر حال من مختصر کنم با این حالی که داریم حالا صیغه ی افعال را که الان می خواهیم بحث بکنیم در عرف عام انصافا هست نمی شود انکار کرد در عرف عام یعنی خود الزام یکی از مفاهیمی است که بشر دارد در لغات مختلف الزام و داشتن کسی را و داشتن اما در این عرف عام دیگر نه لفظ معینی هست نه به اصطلاح آثار خاصی هست فقط قصد و داشتن در لغت در عرف لغت در معنای لغوی این را هم ما داریم یعنی در لغت عرب هم همین عرف عام منعکس شده الفاظی را وضع کردند برای به اصطلاح برا و داشتن.

من عرض کردم در قرآن کریم این تعبیر خلق الانسان علمه تعبیر علمه البیان این بیان برای همان عرف عام است یعنی خداوند به انسان تعلیم داد البته این صفت به الرحمن برمی گردد ضمیر ، که بیان جدا بکند فرض کنید این میز با این که تخته یکی است اسمش را میز می گذارد یکی اسمش را در می گذارد در را از این هواپیما ، ماشین ، موتور ، چرخ این ها را با هم دیگر جدا می کند .

یک مرحله هم مرحله ی اسم گذاری است آن عرف عام که عرض کردم برای مرحله ی جدایی و بیان است یک مرحله هم مرحله ی اسم گذاری است جدا که می کند اسم برایش می گذارد اینجا هم قرآن تعبیر به تعلیم کرده و علم الادم الاسماء این جا هم تعبیر به تعلیم کرده و خیلی عجیب است و علم الادم الاسماء . هم در مرحله ی جداسازی که عرف عام باشد و ادراکات بشری باشد تعبیر به تعلیم شده و تعبیرش هم یک تعبیری است که به اصطلاح اصول منطقیین قدیم ذاتی نیست یعنی این جداسازی ذاتی انسان نیست ذات انسان است این را خوب دقت کنید خلق الانسان علمه البیان .

و حتی در اصطلاح قرآنی انما اراد شیئا ان يقول له کن فیکون یک فائی می آید اینجا فاء هم نیامده است نگفته است خلق الانسان فعلمه البیان ، خلق الانسان علمه البیان کانما این تعلیم بیان حقیقت انسان است ذات انسان است ، ذات انسان نه ذاتی انسان ، ذات انسان این است که این حقایق را جدا می کند و باز در ذات انسان هست که برای آنها اسم گذاشته است برای هر عنوانی را اسم گذاشته .

پس مفهوم الزام در لغت عرب هست و لغت به این جهت جواب داده است البته لغات مختلفی گذاشته است مثلا امره بکذا ، آمرک بکذا ، افعل کذا ، یجب علیک کذا و الی آخره .

مرحله ی نظام اجتماعی در صیغه ی افعل قطعا تاثیر گذار بوده عرض کردیم مثلا فرض کنید در نظام فرض کنید ارباب رعیتی امر به این معنایی که ما بخواهیم بگوییم نیست غیر از امری است یعنی در نظام عبد و مولی آن نکته ی اساسی اش این است که عبد تمام وجودش ملک مولاست و لذا ما گفتیم در مسائل اصولی این نکته را در نظر بگیریم که اصولا اگر مساله ی عبد و مولی را بخواهیم در تمام مسائل بیاوریم این مشکل دارد اصلا این مشکل اساسی که در این هست این است که حالا کم کم این را هم شرح می دهیم .

پس ما در این نظامات اجتماعی در مساله ی خودمان انصافا اصولیین ما متاثر شدند به نظام عبد و مولی به نظام مثلا کار و کارگر و کارفرما یا نظام ارباب و رعیتی به این نظام ها متاثر نیستند متاثر به نظام عبد و مولی هستند به این تصور که انسان هم چون که عبد تمام وجودش ملک مولاست انسان هم ملک خداست در اختیار خداست تشابهش مثل کار و کارگر نیست تشابهش مثل ارباب و رعیت نیست تشابهش این قسمت است و اگر این قسمت تاثیر گذار باشد این که امر مولی تابع و دارای یک نوع عقوبی است این درش مراعات می شود.

این در مسالهی نظام اجتماعی در مسالهی نظام عرف خاص عرفی که هست اینکه اوامر از قبیل مثل اوامر اطباء باشد خلاف ظاهر است جدا خلاف ظاهر است ظاهرش این است که یک عرف قانونی است ، البته در عرف قانونی آنجا شهروند ملک کسی نیست عرض کردم یک روایت واحده ای است برای محمد بن زید طبری حضرت به او می فرمایند که مردم به ما چه می گویند می گفتم گفتیم که می گویند که ما برده ی شما هستیم گفت نه بابا برده ی ما نیستید ببینید صراحتاً می گویند شما برده نیستید عبد نیستید شما برای شما واجب است اطاعت ما نگفت شما برده اید ، خیلی روایت قشنگی است البته خود محمد بن زید توثیق روشنی ندارد اما به نظر من شواهدش قابل قبول است به هر حال روایت واحده هم هست متأسفانه از حضرت رضا آمده از جای دیگر هم ما این روایت را پیدا نکردیم روایت واحده است. علی ای حال تأثیر اصول در این جهت بیشتر تأثیر عبد و مولی است اما نظام قانونی خودش یک نظام مستقلی است مواد قانونی اساسش دقت درش است در نظام عبد و مولی این دقت نیست کیفرها معین نیست اینجا کیفرها معین است در نظام عبد و مولی عبد به تمام وجودش ملک است در نظام قانونی کسی ملک کسی نیست ملکیتی مطرح نیست در نظام عبد و مولی انسجام قانونی لازم نیست صبح ممکن است مولی یک چیزی بگوید بعد از ظهر یک چیز دیگری بگوید ، بگوید آقا با کلام صبح تان مخالف است می گوید به تو مربوط نیست انجام بده اما در نظام قانونی یکی از ارکان نظام قانونی این هست که انسجام قانونی باید باشد بین اجزاء قانون باید یک نوع انسجام باشد این چون خود نظام قانونی به اصطلاح تجلی عقل عملی است این حالت عقلانی دارد این باید تمام این مواد با یک دیگر منسجم باشد و لذا یکی از کارهایی که الان در این ۳۰۰ - ۲۰۰ سال اخیر که قوانین رسم شده بین مدت و مدت مثلاً می گویند این ماده ی قانون حتی در قوانین اساسی این ماده ی قانون اساسی با آن ماده ی قانون اساسی یک مقداری تعارض پیدا کرده است در مقام تطبیق بعد از ده سال یا دادگاه قانون اساسی تشکیل می دهند عده ای از کشورها یا مجلس موسسان تشکیل می دهند یا مثل مجمع تشخیص مصلحت نظام غرض هر کشوری یک راهی را انجام می دهد برای این که این ماده ی قانونی به حسب آن ماده ی قانون ، ماده ی قانون مدنی باشد تغییرش آسان تر است اما اگر در خود قانون اساسی باشد تغییرش مشکل تر است آن باید با تنظیمات ، چون قانون اساسی روح قوانین حاکم بر کشور است آن باید مراعات بشود .

آن وقت در نظام قانونی انصافاً امر دلالت بر وجوب می کند یعنی در نظام قانونی آن خصوصیات فقط فرقی با آن نظام عبد و مولی این است این قانون کاملاً مشخص باشد الان یکی از مشخصه های اساسی قانون این است که در قانون مواد قانونی الفاظ مجمل الفاظ مجاز الفاظ مشترک الفاظ متشابه نباید به کار برده بشود آن حدود قانونی باید کاملاً مشخص بشود این چیزی که شبیه تازگی هم عرض کردیم اوامر

آیت الله مددی : نه قرينه نمي، خواهد .

.....
علی ای حال طبعا عده ایشان هم محل کلام است نمی خواهیم بگویم و البته بعدها چون قانون شرعی دارای آثار خاص خودش یعنی امر قانونی دارای آثار خودش است آمدند گفتند مثلا اگر بگویند عليك این یعنی در ذمه ی توست که اگر در وقتش هم انجام ندادی بعدش انجام بده اما اگر گفتند افعَل در ذمه در نمی آید این را گفتند دقت کردید ؟

مثلا گفتند عليك ان تاتی بالماء تا ساعت ۱۰ حالا ساعت ۱۰ گذشت می گویند این چون گفته عليك این عليك این در ذمه ی اوست ساعت ۱۰ گذشت ۱۱ هم شده بیاورد . اما اگر گفت جئنی بماء ساعت ۱۰ گذشت دیگر لازم نیست قضاء به امر جدید است این هست این خصوصیات یعنی این خصوص این طور نیست که تمام اینها به معنای یکی باشد الزام باشد اضافه ی بر الزام یک نکات زیادی هم دارد کم و زیاد دارد و موارد را باید حساب کرد یکی از کارهایی که هم ، این کار را بیشتر در فقه انجام دادند در اصول انجام نداند اگر بناست در اصول انجام بدهند باید در فصلی که برای بحث ظهورات است آنجا باید انجام بدهند که ما چنین فصلی را فعلا نداریم من اشاره کردم اشاره وار دیگر چون دیگری بی حال هم هستیم اشاره وار بخواهیم یکی یکی اینها را بگویم و آثارش دیگر طول می کشد . علی ای حال تعبیری که در این جهت آمده شده تعبیر مختلف است هم در نهی اش مختلف است هم در امرش مختلف است .

خلاصه ی بحث این است که انصافا حق با آقایانی است که صیغه ی افعَل به نظر قانونی به معنای الزام دارای همان آثار قانونی خودش و در شریعت مقدس هم در شریعت مقدس هم دارای آثار قانونی خودش که این آثار را در اصول عده ایش را بررسی کردند مثلا آیا در ذمه هست یا نه امر جدید می خواهد نمی خواهد مره هست تکرار هست تعیینی هست تخیری هست و الی آخره . این مباحثی که بعد می آید تمام بیان نکات شرعی است که مربوط است به صیغه ی افعَل .

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين